

آسیب شناسی جنبش مشروطیت با تکیه بر دیدگاه کوهن

حسین مسعودنیا^۱

حسین توسلی^۲

محمود ظفری^۳

اعظم خانی^۴

چکیده

در جهان امروز و در مراکز مطالعاتی و آکادمیک، بحث از دموکراسی و فرآیند دموکراتیزاسیون، جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده است. بسیاری از متفکران پارادایم‌هایی را به عنوان پیش شرطی برای گذار به دموکراسی مطرح می‌کنند. کارل کوهن با مطرح کردن پنج پیش شرط برای دموکراسی، موفقیت دموکراسی در یک جامعه را منوط به شکل‌گیری این شرایط ساختاری می‌داند. این پیش شرط‌ها عبارتند از: شرایط مادی، شرایط مبتنی بر قانون اساسی، شرایط روان‌شناختی، شرایط فکری و شرایط حفاظتی. در صورت عدم وجود این شرایط، دموکراسی در یک کشور برقرار نمی‌شود. این پژوهش درصدد بررسی عدم موفقیت دموکراسی در زمان جنبش مشروطه بر اساس پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی کوهن است. جنبش مشروطه ایران اولین قدم ایرانیان در راه یا نهادن به دموکراسی بود که با روی کار آمدن پهلوی اول تمامی دستاوردهای آن نابود شد. با تطبیق پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی کوهن با جنبش مشروطه، علت شکست گذار به دموکراسی در ایران زمان جنبش مشروطه بهتر درک می‌شود.

واژه‌های کلیدی: ایران، دموکراسی، جنبش مشروطه، کوهن.

hmass2005@yahoo.com
tavasoli.hossein1366@yahoo.com
mahmudzafari@gmail.com
A_khani100@yahoo.com

^۱ - استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
^۲ - دانشجوی کارشناسی ارشد گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
^۳ - دانشجوی کارشناسی ارشد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
^۴ - دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

تاریخ معاصر ایران در قرن نوزدهم میلادی و سال‌های آغازین قرن بیستم شاهد تحولاتی بوده است که شاید یکی از مهمترین این تحولات پیروزی جنبش مشروطیت در سال ۱۲۸۵ ش ۱۹۰۶م است. اهمیت این تحول در ساختار سیاسی ایران در این نکته است که نظام سیاسی ایران از یک حکومت خودکامه به یک سلطنت مشروطه مبدل گردید و نهاد پارلمان به عنوان نماد مشروطیت در ایران تأسیس گردید.

شکل‌گیری و تکوین جنبش مشروطیت در ایران باید در ارتباط با عوامل مختلف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بررسی گردد؛ اما آنچه مهم است این است، که ریشه‌ی سیاسی آغازین این حرکت در آگاهی برخی از نخبگان ایرانی از استبداد حاکم بر جامعه‌ی ایرانی و ابراز نارضایتی از آن نهفته است. این جنبش در ایران به عنوان نخستین تلاش ایرانیان برای گذار به دموکراسی ناکام ماند و بعدها از دل این جنبش دیکتاتوری رضا خان سر برآورد. علت ناکامی این جنبش و تأسیس یک دولت اقتدارگرا در ایران از منظر رهیافت‌های گوناگون بررسی گردیده است. کارل کوهن از جمله نظریه‌پردازانی است که به بحث در مورد دلایل ناکامی دموکراسی می‌پردازد.

لذا با توجه به چنین پیشینه‌ای هدف از انجام پژوهش حاضر تبیین دلایل ناکامی جنبش مشروطیت در ایران بر اساس دیدگاه کوهن می‌باشد. فرضیه‌ی اصلی پژوهش بر این اساس است که:

با توجه به پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی کوهن، شرایط جامعه ایران برای گذار به دموکراسی در زمان مشروطیت مهیا نبود.

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی-تحلیلی و ابزار آن کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد.

ایران عصر قاجاری؛ گذار از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه

آقا محمد خان، رئیس ایل قاجار، پس از یک دوره‌ی طولانی از منازعات قبیله‌ای در ایران، مدت زمانی نزدیک به ۷۶ سال از زمان سقوط صفویه تا هنگام تاجگذاری (۱۲۱۰-۱۱۳۵ق/ ۱۷۹۶-۱۷۲۲م) به استثنای دوران کوتاه دوازده ساله سلطنت نادرشاه افشار (۶۰-۱۱۴۸ ق/ ۱۷۲۶-۴۷م)، پس از غلبه بر رقبای خود، ابتدا در درون ایل و سپس خارج از آن، موفق شد که در ایران زمام امور را بدست گیرد. دولت جدید، همانند دولت های قبل، ماهیت پاتریمونالیستی^۱ داشت و قدرت در آن از بالا به پایین جریان داشت. بنیاد چنین دولتی استبداد فردی بود و سلطنت مستقله نامیده می‌شد. قدرت در دولت جدید ماهیت خودکامه داشت، اسباب مشروعیت آن زور و تغلب بود، مردم رعیت بشمار می‌آمدند و از هیچ گونه حقوقی برخوردار نبودند (مسعودنیا، ۱۳۸۹: ۳۸-۳۷). دولت آقا محمد خان از نظر ظاهری نیز دولتی ساده بود و مشتمل بر یک لشکرنویس، یک مستوفی، یک وزیر، گروه کوچکی از منشیان و نویسندگان بود (نفیسی، ۱۳۶۶: ۲۴۰-۲۲۰).

با مرگ آقا محمد خان و به قدرت رسیدن برادرزاده او، باباخان و سپس معروف به فتحعلی شاه، به تدریج زمینه‌ی وقوع برخی تحولات در ساختار قدرت سیاسی ایران [دولت] فراهم شد. این تحوّل در دو ساحت روی داد؛ یکی گفتمان سیاسی حاکم که بتدریج ماهیت خودکامه آن زیر سؤال رفت و در مقابل گفتمان اصلاح‌گرایانه شکل گرفت و دوم از لحاظ ساختار بوروکراتیک دولت؛ به گونه‌ای که با گذشت یک قرن، در سالهای نخست قرن بیستم، دولت ایران شکل ساده‌ی اولیه‌ی خود را از دست داد و دارای مجموعه‌ای مشتمل بر ده وزارتخانه گردید.

نکته‌ی مورد تأکید در این پژوهش تحوّل در گفتمان سیاسی حاکم و فراهم شدن زمینه برای تحوّل در ساختار قدرت سیاسی است. بدون تردید در انجام هرگونه تغییر و تحوّل

^۱ - ماکس وبر برای توصیف رژیم‌های خودکامه اصطلاح پاتریمونیا را بکار می‌برد. پاتریمونی از لفظ پاتر (Pater) یعنی پدر می‌آید و به معنی ملک ارثی یا ملکی است که از پدر یا نیاکان به ارث رسیده باشد. وبر پاتریمونیا لیسیم را نوعی حکومت می‌داند که فرمانروایش آن را در حکم ملک شخصی خود تلقی می‌کند. برای اطلاع بیشتر ن.ک: حمید عنایت؛ نهادها و اندیشه سیاسی در اسلام و ایران، با مقدمه‌ی صادق زیبا کلام، تهران: روزنه، ۱۳۷۷، صص ۳۵-۳۶.

اجتماعی عوامل متعددی نقش دارند که تغییر و تحولات عصر قاجاری نیز از این اصل مستثنی نیست. با وجود این به نظر می‌رسد در میان عوامل مؤثر در تغییر و تحوّل گفتمان سیاسی عصر قاجار دو عامل از دیگر عوامل نقش مهمتری دارند؛ یکی ورود ایران به دایره‌ی سیاست بین‌الملل و دیگر تحوّل در رابطه‌ی دین و دولت و یا به عبارت دقیق‌تر تحوّل در رابطه‌ی نهاد روحانیت و دولت از همکاری و مماشات به رویارویی (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۸۳-۱۶۵)؛ تحوّل‌ی که خود تا اندازه‌ی زیادی متأثر از عامل نخست یعنی ورود ایران به دایره‌ی سیاست بین‌الملل بود.

ورود اجتناب‌ناپذیر ایران به دایره‌ی سیاست بین‌الملل همراه با پیامدهای منفی آن، که نقطه‌ی عطف آن شکست ایران در جنگ‌های اول و دوم با روسیه بود، به تدریج زمینه‌ی نوسازی در ایران را فراهم کرد. نوسازی از حوزه‌ی نظامی آغاز گردید و به تدریج به سایر بخش‌های اجتماعی سرایت کرد و زمینه‌ساز تکوین گروهی جدید در ساختار قدرت سیاسی ایران گردید. این گروه جدید، که ابتدا منورالفکر و سپس روشنفکر نامیده می‌شدند، مایه‌های اصلی تفکر خود را از غرب گرفته و خواهان انجام برخی اصلاحات در ایران بودند (مسعودنیا، ۱۳۷۴: ۲۴).

یکی از مهمترین خواسته‌های این گروه نوظهور تقاضا برای استقرار دولت منتظم در ایران بود. قائم مقام و امیرکبیر دو تن از نخستین کنش‌گران سیاسی ایران بودند که برای نخستین بار در میان مقامات اجرایی، سخن از انتظام امور کشورداری به میان آوردند و اذهان را به سوی تغییر رویه‌ی کشورداری و محدود و مقید کردن اقتدار فردی شاه و بی‌مبالاتی درباریان متوجه کردند (منشادی، ۱۳۸۹: ۱۶)؛ اما ناکامی اصلاح طلبان قاجاری در تحدید استبداد، و در عوض تلاش پادشاهان قاجار برای تقویت دولت، به تدریج آنان را به استفاده از سازوکار حرکت از پایین با اتکا به توده‌های مردم در قالب جنبش اجتماعی برای انجام تحوّل در ساخت قدرت سیاسی ترغیب کرد.

آنچه در این میان شانس اصلاح طلبان را در نیل به اهداف خود دو چندان می‌کرد، نارضایتی گروه دیگر متنفذ اجتماعی یعنی؛ روحانیون به همراه تجار و بازرگانان بود.

روحانیون به دلایل متعدّد از جمله ناتوانی پادشاهان قاجار در حفظ مملکت، بروز مشکلات اقتصادی و مهمتر از همه ورود مظاهر و مضامین فرهنگ غرب به تدریج سیاست خود را در قبال دولت از همکاری و مماشات به مخالفت تغییر دادند (الگار، ۱۳۵۶: ۶۸-۲۵؛ کسروی، ۱۳۱۹: ۶۲-۶۱). علاوه بر رهبران دینی، تجار و بازرگانان نیز به تدریج از دولت ناراضی شدند که مهمترین دلیل ناراضیاتی آنان، ناتوانی دولتمردان قاجاری در حمایت از صنایع بومی و تولیدات داخلی در مقابل ورود کالاهای خارجی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۰-۸۵).

بدین ترتیب مقدمات شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی در ایران فراهم شد. شرط اولیه تکوین یک جنبش بروز شکاف میان قدرت سیاسی [دولت] و قدرت اجتماعی [مردم] است. اما برای فعلیت یافتن جنبش اگرچه این دو شرط لازم است اما کفایت نمی‌کند و پس از حاکم شدن شکاف میان دولت و مردم، برای شکل‌گیری یک جنبش اجتماعی از طریق مشارکت اعتراض آمیز گروه‌هایی از جامعه دو شرط دیگر نیز لازم است؛ یکی وجود گروه و یا گروه‌هایی که عهده دار مسئولیت ایجاد هماهنگی میان نیروهای ناراضی گردند و دوم فراهم شدن فرصت به لحاظ داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای فعلیت یافتن جنبش.

در عصر قاجار مسئولیت هماهنگی میان گروه‌های ناراضی برای بسیج سیاسی را رهبران مذهبی و روحانیون عهده‌دار شدند ضمن آنکه در سال‌های پایانی قرن نوزده میلادی و آغازین قرن بیستم شرایط داخلی و خارجی برای شکل‌گیری جنبش در ایران فراهم شد. از نظر داخلی ترور ناصرالدین شاه و ناتوانی جانشین او یعنی؛ مظفرالدین شاه در اداره امور، بروز شکاف میان درباریان و وخامت اوضاع اقتصادی، به لحاظ منطقه‌ای جنگ روس و ژاپن و پیامدهای آن و بالاخره در حوزه‌ی سیاست بین‌الملل نیز استقبال بریتانیا از وقوع تحولاتی در ایران که منتهی به کاهش نفوذ روسیه در ایران گردد، همگی از جمله عواملی بودند که زمینه را برای علنی شدن اعتراض و کشیده شدن آن به سطح خیابان‌ها در قالب جنبش فراهم ساخت (یزدانی، ۱۳۷۶: ۵۴-۵۰). معترضین ابتدا خواهان عدالتخانه بودند؛ اما در مراحل بعدی به تقاضای آنها افزودند و خواستار مشروطیت شدند، تقاضایی که مظفرالدین شاه با صدور دستخط خود بر آن صحّه گذارد و بدین ترتیب ایران در سال ۱۳۲۴ هـ.ق/۱۹۰۶م/۱۲۸۵ ش صاحب نظام مشروطه گردید.

البته لازم به یادآوری است که در خصوص ماهیت تحولات ایران که منتهی به صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفرالدین شاه گردید، بین پژوهشگران اختلاف نظر وجود دارد، برخی از آن به عنوان انقلاب و برخی از آن به عنوان جنبش یاد کرده‌اند. تفاوت اصلی جنبش و انقلاب در دو نکته است؛ یکی در میزان مشارکت مردم و دیگر در پیامد. در جنبش معمولاً گروه‌های مشخصی از جامعه شرکت دارند و خواسته‌های آنها محدود است؛ اما در انقلاب توده‌ها مشارکت دارند و پیامد آن سرنگونی نظام حاکم و تأسیس یک نظام سیاسی جدید است (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۶-۲۵). در تحولات ایران منتهی به مشروطیت گروه‌های زیادی مشارکت داشتند؛ اما این تحول منجر به سرنگونی رژیم حاکم نگردید. بنابراین شاید بتوان ادعا کرد انقلاب مشروطیت، جنبشی عظیم بود که توده‌های مردم در آن مشارکت داشتند (یزدانی، ۱۳۷۶: ۴۴).

مشروطیت و تقابل اندیشه‌ها؛ از قانون خواهی تا مشروطه خواهی

تأمل در سیر حوادث و رویدادهای مشروطیت بیانگر این مهم است که این جنبش ماهیتی ائتلافی داشته است و در آن سه گروه متنفع اجتماعی یعنی؛ روحانیون، تجار و بازرگانان همراه با روشنفکران و اصلاح طلبان برای انجام برخی تغییرات در ساختار قدرت سیاسی ایران با یکدیگر ائتلاف کرده بودند. یکی از خواسته‌های مشترک رهبران سیاسی همه‌ی گروه‌های اجتماعی حاضر در مشروطیت قانون خواهی و استقرار دولت منتظم و قانونی بود. استقرار قانون و دولت منتظم قبل از شکل‌گیری مشروطیت از طرف روشنفکرانی مانند میرزا ملکم خان و محمدخان سینکی مجدالملك مطرح گردید و با پیروزی مشروطیت نیز موضوع قانون و استقرار دولت منتظم یکی از خواسته‌های همه‌ی گروه‌های حاضر در صحنه‌ی سیاسی ایران آن روز، حتی مراجع دینی، بود. چنان‌چه آخوند خراسانی در این باره گفت:

«مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروطه بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت و طرف مقابل آن که استبدادیت دولت است (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۴)».

اما در جریان مشروطیت و پس از پیروزی آن روشنفکرانی نیز بودند که منظور آنها از مشروطه خواهی، فراتر از قانون بود. البته لازم به یادآوری است که سابقه‌ی چنین فکری به قبل از مشروطیت برمی‌گشت و روشنفکرانی را دربر می‌گرفت که اندیشه‌های آنان متأثر از دستاوردهای انقلاب کبیر فرانسه، به ویژه لیبرالیسم، بود. این گروه منشأ قدرت را ناشی از اراده‌ی ملت می‌دانستند و خواهان برابری مردم، آزادی بیان و سایر حقوق مدنی بودند. آخوندزاده از نخستین روشنفکران در ایران سده نوزده میلادی بود که از این مفاهیم سخن به میان آورد و پس از او نیز مستشارالدوله به صراحت گفت «منشأ قدرت دولت، اراده‌ی ملت است» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۰۵).

این اندیشه و طرز فکر از سوی روشنفکران پس از پیروزی مشروطیت نیز تعقیب می‌شد. در نظر آنها مشروطه نه تنها به معنی یک سیستم مبتنی بر تفکیک قوا و بر اساس یک سلسله قوانین اساسی تعیین کننده وظایف حکومت و حقوق مردم بود؛ بلکه دلالت داشت بر یک رژیم دموکراسی، شبیه به همان دموکراسیهایی که در بعضی از کشورهای اروپایی وجود داشت، سیستمی که فلاسفه‌ی غربی مانند لاک و منتسکیو در مورد آن سخن گفته بودند. به عبارت دقیق‌تر از منظر روشنفکران آزادیخواه حاضر در مشروطیت نظام مشروطه حکومتی متفاوت از حکومت قانون بود. فی‌الواقع آنها دریافته بودند که یک حکومت مبتنی بر قانون، بدون در نظر گرفتن حقوق مسلم مردم نیز می‌تواند وجود داشته باشد. مثلاً ممکن است قانون اساسی به یک فرد مستبد حق حکومت بدهد و یا یک قانون اساسی اصول دموکراسی را مخالف قانون اعلام کند. لذا از نظر این گروه حکومت مشروطه تنها با اصول دموکراسی معنا پیدا می‌کرد (حائری، ۱۳۶۸: ۲۱۸).

در پژوهش‌های پیرامون تاریخ معاصر ایران معمولاً کلمه «کنستیتوسیون» معادل مشروطه و حکومت قانون بکار برده می‌شود. مرحوم عبدالهادی حائری در این باره می‌نویسد:

«در نوشته‌های پژوهشگران تاریخ نو ایران و ترکیه واژه‌ی مشروطه به منزله‌ی معادلی برای واژه‌ی انگلیسی constitutionalism یا حکومتی که بر پایه‌ی شالوده‌ی یک قانون اساسی و نظام پارلمانی بنیاد نهاده شده باشد، بکار

رفته است. در ایران دو واژه‌ی مشروطه و مشروطیت به آن نظام حکومتی اطلاق می‌گردد که پس از انقلاب ۱۹۲۴/۱۹۰۶ پدید آمد» (حائری، ۱۳۶۸: ۲۱۲).

بدین ترتیب به ظاهر حکومت مشروطه و قانون به یک معنا و به عنوان معادلی برای کلمه‌ی کنستیتوسیون یا فنسلیطوسیون بکار برده شده است؛ اما واقعیت این است که حکومت مبتنی بر قانون constitutional با حکومت مشروطه conditional متفاوت است و در فرمان اولیه مظفرالدین شاه واژه‌ی کنستیتوسیون بکار رفته بود و پس از مرگ وی و به سلطنت رسیدن محمد علی شاه، نامبرده زیر فشار روشنفکران آزادیخواه مجبور شد که تغییر رژیم ایران را از استبدادی به مشروطیت با ذکر کلمه‌ی مشروطه تأیید کند. بنابراین محمد علی شاه در فرمان خود صریحاً چنین اعلام کرد:

«از همان روز که فرمان شاهنشاه مبروراناراله شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد، دولت ایران در عداد دولت مشروطه صاحب کنستیتوسیون به شمار می‌آید» (هدایت، ۱۳۴۴: ۱۴۹).

از نگاه طرفداران مشروطه، آمال آنها فقط محدود به قانون نبود بلکه آنها بدنبال تصویب قوانین و تأسیس نهاد سیاسی بودند که ریشه در دموکراسی غرب داشت و تحقق دهنده‌ی حقوق و آزادیهای مدنی بودند. تأکید این گروه از روشنفکران بود که به هنگام تدوین متمم قانون اساسی مشروطه در اصل ۲۲ حق حاکمیت مردم، در اصل بیستم آزادی بیان و قلم و در اصل هشتم مساوات همه در برابر قانون به رسمیت شناخته شد. شاید نقطه‌ی عطف تحوّل در ساختار قدرت در ایران و تأکید بر نقش مردم در اصل ۳۵ متمم قانون اساسی مشروطه تجلّی یافته باشد؛ زیرا بر اساس این اصل «سلطنت موهبتی بود الهی که از سوی مردم به پادشاه اعطا گردیده بود» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

بنابراین می‌توان ادعا کرد که حداقل بخشی از نیروهای سیاسی حاضر در مشروطیت به دنبال تحقق برخی از اصول دموکراسی بودند؛ اما این تلاشها ناکام ماند و در نهایت منتهی به تأسیس سلسله‌ی پهلوی و یک دولت پوزیتویستی اقتدارگرا گردید که نماد مشروطیت یعنی؛ پارلمان را به یک نهاد تشریفاتی تبدیل کرد.

ناکامی مشروطیت در ایران ریشه در عوامل متعدّد دارد. کارل کوهن از جمله اندیشمندانی است که به هنگام بحث از دموکراسی، پیش شرطهایی را برای تحقق و موفقیت دموکراسی ذکر می‌کند. البته بحث‌های کوهن بیشتر مربوط به دموکراسی جدید است؛ اما از آنجا که کوهن به هنگام تعیین ملزومات دموکراسی، درجه و عیار دموکراسی را تعیین نمی‌کند و همچنین از نظر نامبرده دموکراسی تاریخچه‌ای از یونان باستان تا به امروز دارد لذا در قسمت بعدی پژوهش دلایل ناکامی مشروطیت در ایران بر اساس ملزومات کوهن بررسی می‌گردد. البته قبل از آن توضیح مختصر در مورد دموکراسی ضروری است.

کوهن و پیش شرط‌های دموکراسی

دموکراسی از واژه‌ی *demokratē* یونانی گرفته شده است که خود ترکیبی از *demos* به معنی مردم و *keratein* یعنی حکومت کردن است. به این ترتیب دموکراسی یعنی حکومت بوسیله مردم (قادری، ۱۳۸۵: ۴۳). اگرچه در تعاریف کلی، دموکراسی را حکومت «مردم بر مردم» تعریف کرده‌اند اما در خصوص ویژگی‌ها و اصول بنیادین آن اختلاف نظر وجود دارد. مهمترین ویژگی‌های دموکراسی عبارتند از:

- ۱- دموکراسی نظامی است مبتنی بر آراء و افکار عمومی که پیوسته باید در قبال مردم احساس مسئولیت کند. حکومت باید منشاء دمکراتیک خود را تجدید کند.
- ۲- مشارکت فعالانه و همگانی شهروندان در عرصه سیاست و زندگی مدنی را تأمین کند.
- ۳- از حقوق انسانی همه شهروندان حمایت کند.
- ۴- حکومت قانون و اعمال بی طرفانه ی قوانین و فرآیندهای آن را در قبال شهروندان بطور برابر تضمین کند.
- ۵- وجود فرهنگ دمکراتیک لازمه‌ی استقرار و تداوم دموکراسی است (دال، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۵).

دموکراسی فاقد نسخه‌ی واحد است و قدمتی از یونان باستان تا به امروز دارد. از منظر

کوهن موفقیت دموکراسی مستلزم وجود پیش شرط‌هایی است که بدون وجود آنها دموکراسی در یک کشور بقا نمی‌یابد. نامبرده در کتاب «دموکراسی» تقسیم‌بندی پنج‌گانه‌ای را به شرح ذیل برای موفقیت دموکراسی مطرح می‌کند:

۱- شرایط مادی دموکراسی: کوهن در بیان این شرط می‌گوید: «اجرای تا حد معقول موفقیت آمیز حکومت دموکراتیک، پیش از هر چیز، به شرایطی مادی نیاز دارد» (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۶۱). او این شرط را به سه دسته تقسیم می‌کند: الف) شرایط محیطی دموکراسی: موانع محیطی می‌تواند مانع دموکراسی باشد. نبودن راه‌ها و بندرگاه‌ها همراه با وضع نارسای ارتباطات می‌تواند مزاحم دموکراسی باشد که البته می‌توان با به کار بردن فناوری و تکنولوژی این موانع را تا حدودی از بین برد؛ ب) شرایط مکانیکی دموکراسی: در اینجا کوهن اشاره به صندوق‌های آراء، قفسه‌های بایگانی و نظایر آن می‌نماید، که دموکراسی نیازمند به مراقبت و به روز شدن آن‌ها دارد. این امر مستلزم صرف وقت، نیرو و پول می‌باشد ج) شرایط اقتصادی دموکراسی: وجود هر دموکراسی به درجه‌ای از رفاه اقتصادی نیاز دارد. کوهن می‌گوید: «هیچ اجتماعی نمی‌تواند مدتی طولانی به حکومت مستقل امید داشته باشد مگر آن که اعضایش از حداقلی از رفاه مادی بهره‌مند باشند» (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۶۴). هر جا که اعضای اجتماع از گرسنگی و سوء تغذیه رنج می‌برند، نمی‌توان از شهروندان آنها انتظار برقرار دموکراسی راستین داشت؛ زیرا هر دموکراسی سالمی به شهروندان سالم نیاز دارد. در مورد شرایط مادی دموکراسی، مکتب‌نوسازی نیز چنین شرطی را برای توسعه‌ی سیاسی و حرکت به سوی دموکراسی قائل است. لیپست^۱ از جمله متفکرانی است که دیدگاه مشابه‌ای در این زمینه دارد (قوام، ۱۳۸۳: ۱۱۲).

۲- شرایط مبتنی بر قانون اساسی دموکراسی: این شرط مربوط به اصولی می‌شود که در سازوار یا قانون اساسی یک اجتماع نهفته است و از حقوق شهروندان محافظت می‌کند. آزادی بیان، انتقاد از رهبری، تشکیل آزادانه‌ی اجتماعات و نشر بدون سانسور نمونه‌های عمده‌ی شرایط مبتنی بر قانون اساسی دموکراسی به شمار می‌رود (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۳۷).

1 - Lipset, S

۱۵۸). این نمونه‌ها را می‌توان در جامعه باز پوپر نیز مشاهده کرد. در جامعه باز آزادی و تساهل با یکدیگر پیوند تنگاتنگی دارند. آزادی بیان، نقد و ابطال پذیری تصمیمات حکومتی، از جمله لوازم جامعه باز پوپراست.

۳- شرایط روان شناختی دموکراسی: در این خصوص کوهن اظهار می‌دارد که «بنیادی‌تر از همه‌ی شرایط دموکراسی، شرایط روان شناختی است، یعنی؛ خصوصیات، منش و عادت‌های ذهنی که اعضای یک اجتماع باید واجد آنها باشند تا بتوانند دموکراسی را عملی کنند» (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۵۱). او بیان می‌کند که سایر شرایط دموکراسی در اصل به این شرط وابسته است. ویژگی‌هایی از قبیل لزوم تجربه اندیشی شهروندان با میل به مصالحه و با فرض احتمال اشتباه در عقاید جزمی و نرمش در مقابل اندیشه و عقاید دیگران، جزء این شرط می‌باشد. در واقع می‌توان گفت این شرط کوهن ریشه در اصل تساهل دارد. برای به وجود آمدن آمادگی برای مصالحه در یک جامعه کوهن اعتقاد دارد که به وسیله یک رشته فعالیت‌های سازمان یافته‌ی اجتماعی و حتی به وسیله‌ی تعلیم به جوانان، می‌توان در شهروندان، این روحیه را پرورش داد. این شرط کوهن را می‌توان در اندیشه‌ی لیبرالیسم و اندیشمندان این مکتب مشاهده کرد. آنجا که متفکران این مکتب، بر تساهل میان روابط آدمیان تأکید می‌کنند و حتی پا را از این هم فراتر نهاده‌اند و اصل تساهل را در رابطه با تردیدهای معرفتی نیز به کار برده‌اند که این امر متضمن حفظ حقوق افراد و اقلیت‌هاست.

در همین زمینه جان استوارت میل در کتاب «رساله درباره آزادی» می‌گوید: «اگر حکومتی در سرکوب عقیده‌ی مخالف از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار باشد، باز هم مجاز به سرکوب مخالفان فکری خود نیست؛ زیرا زبان انهدام یک اندیشه متوجه نوع بشر است و معاصرین و آیندگان را هم متضرر می‌کند» (میل، ۱۳۷۵: ۲۰۴).

۴- شرایط فکری دموکراسی: «شرایط فکری دموکراسی شرایطی هستند که اطلاق استعدادهای عقلی شهروندان را بر مسائل عمومی امکان پذیر می‌سازد. پیروی از عقل یکی از پیش فرض های دموکراسی است و شالوده‌ی شرایط فکری آن محسوب می‌شود»

(کوهن، ۱۳۷۳: ۲۳۱). کوهن شرایط فکری را در سه مقوله‌ی اصلی بیان می‌کند: الف) تدارک اطلاعات، بدین معنی که شهروندان بتوانند بر بنیاد اطلاعات هوشیارانه عمل کنند؛ ب) آموزش و پرورش شهروندان، این مقوله برای امکان پذیر ساختن استفاده‌ی هوشیارانه از اطلاعاتی که تدارک شده است، بیان می‌گردد؛ ج) پرورش هنرهای مشاوره، که برای امکان پذیر ساختن کاربرد تعاونی بینش یا عقل در مسائل اجتماع کاربرد دارد. کوهن بیان می‌دارد که ساده‌ترین معیار برای تعیین شرایط فکری، میزان باسوادی اعضای یک جامعه است. شهروندان باسواد توانایی بیشتری برای به کارگیری عقل خود در مسائل و تصمیمات، دارا می‌باشند. متفکران قرن بیستم همچون لرنر^۱ نیز بر ارتباط میان سواد و توسعه‌ی سیاسی تأکید دارند (قوام، ۱۳۸۳: ۱۴۷)، از نگاه این افراد رسیدن به توسعه‌ی سیاسی با افراد بی‌سواد دشوار است و حتی در صورت نیل به آن نگهداری و حفظ آن ممکن نیست.

۵- شرایط حفاظتی دموکراسی: این شرایط مربوط به قابلیت‌های اجتماع دموکراتیک در دفاع از خود در برابر تهاجم خارجی و در مقابل فساد داخلی می‌باشد. دموکراسی‌ها باید همواره آماده‌ی دفاع از خود باشند. کوهن در زمینه‌ی تهاجم خارجی می‌گوید: «هر اجتماع حاکم بر خود ممکن است خود را قربانی تجاوز خارجی ببیند. خواه تجاوز با استفاده مستقیم از نیروی نظامی، یا به صورت تهدید غیر مستقیم به استفاده از این نیرو باشد.» (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۸۴). حفظ دموکراسی در برابر تهدید خارجی، همیشه مستلزم رفتن به جنگ نیست. داشتن آمادگی دفاع مؤثر با نیروهای مسلح به هنگام لزوم، ممکن است به خودی خود نوعی دفاع مناسب شمرده شود. غیر از توسل به جنگ، تعداد نامحدودی تدابیر سوق الجیشی، تهدیدها، فشارها، نویدها و تلفیقی از همه‌ی این‌ها وجود دارد که دموکراسی در مواجهه با تجاوز خارجی می‌تواند از آنها استفاده نماید.

کوهن در مورد تهدیدهای داخلی، دو نوع تهدید را مشخص می‌نماید: اول حمله‌های درون مرزی بر شرایط دموکراسی مبتنی بر قانون اساسی، فکری یا جز این‌ها. دوم حمله‌های درون مرزی بر فرآیند مشارکت، پهناوری، ژرفا یا برد آن. او می‌گوید: «البته کسانی هم

1 - Lerner, R.

وجود دارند که خواهان دموکراسی نیستند و مایلند شکل دیگری از حکومت را به جای آن بنشانند» (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۸۸).

این پنج دسته شرایطی که کوهن از آن ها نام می برد، برای پیدایش و حفظ دموکراسی، می بایست تحقق وجودی پیدا کنند. بنابراین می توان گفت هیچ دموکراسی با دوام و پایداری وجود ندارد مگر آنکه این پنج شرط را در دورن خود پرورانده باشد.

پیش شرطهای کوهن و جنبش مشروطه

همانطور که قبلاً توضیح داده شد، دموکراسی نسخه ای واحد ندارد و دارای تاریخی از یونان باستان تا امروز است. علاوه بر این جنبش مشروطیت در ایران و دستاوردهای آن با دموکراسی مطرح در جهان امروز تفاوت های زیادی دارد. با وجود این با تلاش و تأکید روشنفکران آزادیخواه اصولی از دموکراسی، به ویژه در متمم قانون اساسی مشروطه، گنجانده شد. توجه اندک به اصول دموکراسی در ایران آن مقطع، گامی به سمت جلو به حساب می آید؛ اما نخستین تلاش ایرانیان برای نیل به دموکراسی از طریق مشروطیت ناکام ماند. در این قسمت از پژوهش دلایل عدم موفقیت مشروطیت را در ایران بر اساس پیش شرطهای کوهن بررسی می کنیم:

«شرایط مادی دموکراسی» و جنبش مشروطه

در اینجا شرایط مادی را که کوهن برای موفقیت دموکراسی بیان کرده است، با جنبش مشروطه ی ایران تطبیق می دهیم.

الف) شرایط محیطی دموکراسی: کوهن در این قسمت بر عوامل جغرافیایی و محیطی مساعد برای دموکراسی تأکید می کند. وجود موانع محیطی، ارتباط میان شهرها را قطع می کند و این مانعی جدی برای مشارکت شهروندان به شمار می رود. کوهن می گوید: «هر جایی که فناوری در حد ابتدایی باشد ولی اجتماع، بیرون از این گونه عوارض و موانع بسط یافته باشد، آن اجتماع کمتر توانسته است، دموکراسی را حفظ نماید» (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۶۲). در زمان قاجار عدم وجود راه های مساعد و ارتباطی، دولت های خارجی را برای گرفتن

امتیاز ساختن راه‌های مختلف در ایران، تشویق می‌کرد. تا سال ۱۳۰۱ شمسی، سازمانی که به نحو مؤثر اقدام به ساختن راه یا بهره‌برداری از آن بنماید، از طرف دولت تأسیس نشده بود و طرق ارتباطی کشور فقط عبارت بود از راه‌های ازبیه رو و راه‌های کاروان رو (حجازی، ۱۳۳۸: ۶۴۵). راه‌هایی که بتوان از آنها با وسایل چرخدار عبور کرد در زمان قاجار کم و دور از یکدیگر بود. در سال‌های ۱۸۸۰م / ۱۳۰۱ق تنها دو جاده از این قبیل وجود داشت که کوتاه و بسیار ناهموار بودند و تهران را به قم و قزوین متصل می‌کردند (رایت، ۱۳۸۳: ۱۸۸).

بدین ترتیب حمل و نقل در کشور به کندی صورت می‌گرفت. این عامل مانعی بر سر راه مشارکت اجتماعی افراد جامعه بود. بسیاری از روستاها و شهرهای دور افتاده به دلیل عدم دسترسی یا دشوار بودن دسترسی به آنها، از روند مشارکت کنار گذاشته می‌شدند و بدین ترتیب مشارکت همگانی اعضای اجتماع را عملی نمی‌ساخت. علاوه بر این عدم استقرار سلطه‌ی دولت بر بسیاری از مناطق همراه با شورش‌های محلی به هنگام فوت پادشاهان قاجار و به قدرت رسیدن پادشاه جدید مشکل ارتباطات در ایران را دو چندان می‌کرد.

ب) شرایط اقتصادی دموکراسی: کوهن در رابطه با شرایط اقتصادی و تأثیر آن بر دموکراسی می‌گوید: «توده‌های فقیر به هیچ روی نمی‌توانند درباره‌ی امور اجتماعی، آگاهی‌های کافی بدست آورند و به نحو مؤثری راجع به مسائل اجتماعی به گفتگو پردازند. به طور کلی فقر شدید دموکراسی را به شکست می‌کشاند» (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۶۶). بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که بحران اقتصادی در سال‌های قبل از مشروطیت یکی از زمینه‌های شکل‌گیری جنبش مشروطه بوده است. البته یادآوری این نکته ضروری است که جنبش مشروطیت یک حرکت شهری بود و بخشی از گروه‌های شهری در آن با هدف خاص خود شرکت داشتند. اهمیت وخامت اوضاع اقتصادی از آنجا بود که بسیج مردم توسط روحانیون صورت می‌گرفت و وخامت اوضاع اقتصادی یکی از فاکتورهایی بود که رهبران دینی برای به صحنه آوردن مردم از آن استفاده می‌کردند.

در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، پیوندهای تجاری و سیاسی ایران با کشورهای اروپا، روند

توسعه وابسته را که پیشتر آغاز شده بود تسریع کرد. گذار از اقتصاد معیشتی به اقتصادی وابسته‌تر، افزایش صدور مواد خام به جای مصنوعات و افزایش میزان بیکاری در میان دهقانان و پیشه‌وران، با زبان‌های مالی هنگفت تاجران جزء همراه بود. افزایش املاک خصوصی و تولید محصولات نقدآور به نفع بازرگانان بزرگ یا تجار بود؛ اما زندگی شمار عظیمی از تاجران خرده پا، پیشه‌وران و دهقانان بدتر شد (آفاری، ۱۳۸۵: ۳۷).

سال‌های جنبش مشروطه مقارن با پیوند اقتصاد ایران با نظام سرمایه‌داری جهانی بود. روسیه و انگلیس برای بسط نفوذ خود در ایران و بهره‌برداری اقتصادی از ایران، امتیازات مختلفی را از ایران گرفتند. امتیازات تجاری راه‌های نفوذ اقتصادی را هموار ساخت و نفوذ اقتصادی نیز صنایع سنتی را تضعیف کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۷).

جان فوران نیز علت عمده‌ی به وجود آمدن جنبش مشروطه را در وابستگی اقتصادی می‌داند:

«هنگامی که کنترل داد و ستد صادراتی و کنترل بعضی از بازارهای داخلی به دست غربی‌ها افتاد، بازرگانان ناراضی شدند. اکثریت بازرگانان میان حال و خرده پا به شدت تضعیف شدند و از پای درآمدند. صنعتگران حرفه‌های گوناگون به خاطر درهم ریختن وضعیت معیشتی خود سخت در فشار بودند. طبقه‌های پایین شهری و طبقه‌ی کارگر (اگر کارگر پیدا می‌شد) در محیط شهر با آن همه گرانی مواد غذایی و بیکاری در مضیقه بودند. وضع معیشتی دهقانان روز به روز بدتر می‌شد؛ زیرا تولید فرآورده‌های پولی به منظور صادرات جای تولید اقلام مصرفی را گرفته بود و قیمت زمین روز به روز بالاتر می‌رفت. دهقانان در رابطه‌ی پولی با ارباب زمیندار قرار داشتند که روز به روز میزان بدهی‌هایشان افزوده می‌شد. این‌ها نتیجه وابستگی اقتصادی ایران و امتیازات غربی‌ها در ایران بود» (فوران، ۱۳۸۳: ۲۶۸).

از نتایج منفی ادغام اقتصادی ایران، نابودی اقتصاد سنتی و معیشتی ایران و در عوض صدور محصولات کشاورزی بود که به قحطی‌های گسترده دوره‌ای انجامید. در سال ۱۳۱۱ ق/ ۹۴-۱۸۹۳ م شدت قحطی و کمبود نان به حدی بود که کار را به شورش شهرنشینان

کشاند. یکی دیگر از نتایج وابستگی اقتصادی ایران به اقتصاد جهانی، وابستگی ارزش پول به بهای جهانی نقره بود. بین سال‌های ۸۹-۱۸۷۱ نرخ جهانی نقره ۳۰ درصد سقوط کرد و از این زمان تا سال ۱۸۹۸ روند کاهش آن با نرخ ۵۰ درصد ادامه یافت (یزدانی، ۱۳۷۶: ۶۰).

مشاهده می‌شود که وضعیت اقتصادی ایران چندان مناسب نبود و اغلب طبقات اجتماعی در بحران اقتصادی به سر می‌بردند. جالب اینجاست که حتی پس از به ثمر رسیدن جنبش نیز وضعیت اقتصادی مردم چندان تفاوتی نکرد. هنوز یک ماه و نیم بیشتر از تشکیل مجلس اول نگذشته بود که دولت لایحه‌ی استقراض را تقدیم مجلس کرد؛ زیرا مهم‌ترین مشکل دولت، کمبود نقدینگی بود. مبلغ درخواست دولت برای استقراض بیست کرور تومان بود. دولت‌های روس و انگلیس برای پرداخت این وام شرایطی را برای ایران در نظر گرفتند. این شرایط این امکان را برای آنها فراهم می‌کرد تا در امور داخلی ایران دخالت نمایند. از جمله این شرایط این بود که، دولت ایران باید جاهایی را که این پول هزینه می‌شود، به اطلاع آن دو دولت برساند (آبادیان، ۱۳۸۵: ۴۵۲).

کمبود نقدینگی منجر به بحران امنیت در ایران گردید. به طوری که در فارس، لرستان و کردستان آشوب تمام عیار دیده می‌شد. وضعیت اقتصادی تنها برای بخش کوچکی از مردم که آن هم اعیان، اشراف و زمینداران بودند، مطلوب بود. مابقی مردم از نظر اقتصادی چندان وضعیت مطلوبی نداشتند. همین تشدید وخامت اوضاع اقتصادی پس از پیروزی مشروطیت بود که مخالفان مشروطه، به ویژه محمد علی شاه، را یاری داد تا بتوانند افکار عمومی را علیه مشروطیت تحریک کنند.

«شرایط مبتنی بر قانون اساسی دموکراسی» و جنبش مشروطه

از پیش شرط‌های دیگر موفقیت دموکراسی، وجود قانون اساسی دموکراتیک است. این قانون اساسی باید ضامن حقوق سیاسی - اجتماعی مردم باشد.

کوهن در این مورد می‌گوید: «قانون اساسی دموکراسی باید تضمین کند که هر شهروندی آزاد است که به انواع فعالیت‌ها بپردازد و از این آزادی‌ها حمایت کند» (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۸۰). حالا باید دید چنین شرطی در قانون اساسی مشروطه وجود داشت یا خیر.

قانون اساسی مشروط دارای ۵۱ ماده می‌باشد که بعدها ۱۰۷ ماده به نام متمم قانون اساسی به آن اضافه گردید. در این قانون حاکمیت مردم پذیرفته شده بود. طبق اصل ۳۵ متمم قانون اساسی، از این پس دولت و سلطنت در ایران جنبه مردمی داشت. به موجب این اصل «سلطنت ودیعه‌ای بود که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه تفویض شده بود». همچنین طبق اصل سی و نهم متمم قانون اساسی، هیچ پادشاهی نمی‌توانست به سلطنت برسد، مگر آنکه قبل از تاج گذاری، در مجلس شورای ملی حاضر شود و مراسم سوگند را به جا آورد.

البته اصل سی و ششم متمم، بیان می‌دارد که انتقال سلطنت از طریق توارث در اولاد ذکور شاه انجام شود. این بدین معناست که اساس حکومت مشروطه، نهادی خانوادگی‌ست. این اصل مانع حاکمیت کامل برابری مردم است. برابری مردم در مقابل قانون در اصل هشتم متمم قانون اساسی بیان شده بود. مسلماً برابری از پیش فرض های آزادی‌های سیاسی مردم است. آزادی‌های سیاسی مردم در اصول بیستم و بیست و یکم متمم قانون اساسی بیان شده بود. در اصل بیستم، آزادی بیان و قلم تضمین شده بود. همچنین به مطبوعات حق آزادی بیان داده شده بود به شرطی که در مبانی دینی و حقوق عمومی اخلاص ایجاد نکنند. در اصل بیست و یکم، احزاب و انجمن‌ها و اجتماعات، اجازه‌های شکل‌گیری و فعالیت داشتند که البته نباید مولد فتنه‌ی دینی و دنیوی و مخل نظم باشند.

همان طور که مشاهده می‌شود قانون اساسی مشروطه به آزادی‌های سیاسی (البته مشروط) بها می‌دهد. در اینجا باید اشاره کرد که کوهن آزادی‌ها را به دو دسته تقسیم می‌کند؛ یکی آزادی‌های سیاسی که عبارت است از آزادی انجام دادن انواع کارهای مختلفی که حکومت مردمی اقتضا می‌کند. این کارها اصولاً شامل استفاده از ابزارهایی است که از طریق آنها شهروندان بتواند صدای خود را به گوش دیگران برساند و در حکومت تأثیر عملی داشته باشد. دوم آزادی‌های گفتار که همان آزادی بیان است (کوهن، ۱۳۷۳: ۱۸۴).

در مورد آزادی سیاسی که کوهن مطرح می‌کند، می‌توان گفت که اشاره او به آزادی شکل‌گیری احزاب، انجمن‌ها و سازمان‌هایی است که بتوانند تأثیراتی را بر حکومت داشته

باشند و «صدای مردم را به گوش دیگران برسانند». چنین موردی در قانون اساسی مشروطه در نظر گرفته شده بود. به طوری که طبق اصل بیست و یکم متمم این موضوع مطرح شده بود. در نوع دوم آزادی (یعنی؛ آزادی بیان) که کوهن مطرح می‌کند در اصل بیستم متمم قانون اساسی مشروطه لحاظ گردیده بود. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که شرط مبتنی بر قانون اساسی در قانون اساسی مشروطه وجود داشت که البته به دلایلی، بعد از مدتی نتوانست کارآمد باشد.

«شرایط روان شناختی دموکراسی» و جنبش مشروطه

نبود تساهل در بین اعضای یک جامعه منجر به رویارویی نیروی اجتماع در برابر یکدیگر می‌گردد. این رویارویی در بعضی مواقع، باعث استفاده از ابزار خشونت‌آمیز بین نیروی اجتماع می‌شود. بدین ترتیب افراد جامعه به جای تحمل‌پذیری در قبال اندیشه و عقاید دیگران، به مقابله با آنها می‌پردازند. در چنین شرایطی، انتظار تداوم دموکراسی در جامعه بیهوده است؛ زیرا افراد جامعه خود را حقیقت مطلق می‌پندارند و به دیگران اجازه‌ی مشارکت نمی‌دهند. کوهن نیز بر این مطلب صحه می‌گذارد و به درستی تساهل را یکی از پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی عنوان می‌کند. کوهن مصالحه را متضمن مشارکت توافق متقابلی می‌داند که در آن طرف‌ها باید نقشی فعال، ایفا کنند (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۵۳).

یکی از ضعف‌های جنبش مشروطه، عدم تساهل بین بازیگران سیاسی بود. کاتوزیان در کتاب «تضاد دولت و ملت» در مورد عدم تساهل در ایران زمان مشروطیت به درستی می‌گوید: «به مجرد صدور فرمان مشروطیت و برگزاری انتخابات مجلس، رویارویی نیروها از کوچه و برزن، مساجد و مدرسه‌ها، حرم‌های مقدس و سفارتخانه‌های خارجی به صحن مجلس اول منتقل شد. هنوز نشانی از سیاست نبود و بنابراین سازش و مصالحه، محلی از اعراب نداشت. قتل اتابک آشکارترین نمونه سرباز زدن مشروطه خواهان و مخالفان مشروطه از مصالحه بود به این معنی که هیچ نتیجه‌ی دیگری مگر حذف کامل طرف دیگر به عنوان یک نیروی سیاسی، رضایت طرف نخست را فراهم نمی‌کرد» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۷۷).

نمونه‌ای از عدم تساهل در زمان مشروطه، تقابل اندیشه‌ها در خصوص محتوای حکومت بود. هر یک از جریان‌های فکری حاضر در مشروطه خواهان نوعی از حکومت بر اساس اندیشه و عقیده خود بودند که این امر منجر به رویارویی و کشمکش آنها با یکدیگر شد. تقی زاده از رهبران جریان روشنفکری مشروطه، خواهان تأسیس حکومت منتظمه و عادلانه بر پایه عین اصول اداره‌ی فرنگی بود (یزدانی، ۱۳۷۶: ۱۲۲). علمایی چون آیت الله طباطبایی و بهبهانی به همراه آیت الله مازندرانی و خراسانی خواهان قانون‌هایی در برابر سلطنت و تأسیس مجلس شور در کارهای کشور بودند (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۷۳). اما اختلاف اصلی این دوران مربوط به اختلاف جریان مشروطه طلبان با مشروطه خواهان بود. آیت الله نائینی از علمای مشروطه خواه بود که اندیشه‌هایش در تقابل با اندیشه‌های شیخ فضل الله قرار داشت. آیت الله شیخ فضل الله نوری، نماد حرکت مشروطه خواهی، خواهان مجلسی بود که بنیادش بر اسلام باشد.

اختلافات اصلی این دو جریان بر سر موضوعاتی همچون برابری، آزادی و قانون بود. برداشت نائینی از برابری، تساوی افراد در قبال قانون دولتی و اجرای آن بود (رسائل مشروطیت، ۱۳۷۴: ۵۱۹). تأکید نائینی از برابری، اجرای قوانین برای همگان بود:

«اصل برابری بدین معناست که نسبت به زناکار حد و مجازات شرعی جاری گردد ... همه‌ی افراد بدون استثنا باید برای گناهی که مرتکب می‌شوند کیفر ببینند. در نظر قانون همه برابرند: شاه با گدا، دانا با نادان و توانا با ناتوان» (نائینی، ۱۳۴۴: ۷۰).

در مقابل شیخ فضل الله معتقد بود که مساوات با اسلام محال است:

«ای برادر دینی، اسلامی که این قدر تفاوت گذارد بین موضوعات مختلف در احکام، چگونه می‌شود گفت که مساوات است، جز آن که خیال آن باشد که مکانی در مقابل صاحب شرع باز کنند و احکام جدیدی تأسیس کنند» (ملکزاده، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۱۴).

آنچه که اختلاف اصلی این دو جریان فکری را نمایان‌تر می‌کند، مربوط به قانون‌گذاری

از سوی مجلس شورا بود. نائینی با معرفی احکام به عنوان منصوصات، از آن‌ها به عنوان احکام غیر قابل تصرف یاد می‌کرد؛ اما در مقابل بر این نکته تأکید داشت که مقتضیات زمان پاسخ‌هایی را می‌طلبد. از نظر این مجتهد، اگر چه در دوران غیبت پاسخگویی به غیرمنصوصات بر عهده نواب امام، یعنی؛ علما و مجتهدین یا نمایندگان ایشان است؛ ولی در زمان حاضر قانون‌هنگامی قانونیت، رسمیت و نفوذ می‌یابد که از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد (نائینی، ۱۳۴۴: ۱۰۲-۹۷). ایشان با تفکیک احکام اولیه از احکام ثانویه، قانون‌گذاری را تنها در احکام ثانویه مجاز می‌دانست. در مقابل شیخ فضل‌الله نوری معتقد بود دین اسلام به عنوان حقیقت مطلق دربردارنده‌ی تمامی قوانین است و نیازی به قانون‌گذاری نیست (ترکمان، ۱۳۶۲، ج ۱: ۵۹-۵۸) و وظیفه‌ی علما در دوران غیبت استنباط احکام از قرآن و حدیث است نه وضع قوانین جدید.

اختلافات این جریان‌های فکری، در نهایت منجر به اعدام شیخ فضل‌الله نوری گردید.

درگیری دو حزب دموکرات و اجتماعیون-اعتدالیون در داخل مجلس و بعدها در خارج از مجلس نمونه‌ی دیگری از عدم تساهل در میان مشروطه خواهان بود. با تشکیل مجلس دوم، ابتدا حزب دموکرات و سپس حزب اجتماعیون اعتدالیون اعلام موجودیت کردند. حزب دموکرات خواهان آزادی بیان، مطبوعات و اجتماعات بود و خواهان آن بود که قانون انتخابات باید مساوی، عمومی، مخفی و مستقیم باشد. آنها خواهان جدایی قوه‌ی سیاسی از قوه روحانی بودند. در زمینه‌ی اقتصادی نیز این حزب نگرش سوسیالیستی داشت و از تقسیم زمین میان کشاورزان حمایت می‌کرد (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۱۲-۳۱۱). حزب اعتدالیون که از پشتیبانی سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی برخوردار بود، به جای ارائه‌ی یک سیاست خاص، در صدد تکذیب سیاست دموکرات‌ها بودند (اتحادیه، ۱۳۸۱: ۳۴۲). از سوی دیگر دموکرات‌ها، نیز اعتدالیون را ارتجاعیون می‌نامیدند. یکی از اصول مسلکی حزب دموکرات، جدایی دین از سیاست بود. اعتدالیون معتقد بودند این عقیده مثل سایر موارد مرامنامه احزاب از اروپا به آسیا سرایت کرده است و اغلب آنها هم ترجمه‌ی تحت‌اللفظی قوانین اروپا است (آبادیان، ۱۳۸۵: ۲۴۱). اختلافات اعتدالیون و دموکرات‌ها منجر به برخورد فیزیکی بین آنها گردید. در ۲۴ تیر ۱۲۸۹ بهبهانی در منزل مسکونی خود توسط چهار عضو

مجاهدین که با حیدرخان عمو اقلی و دموکرات‌ها ارتباط داشتند از پای درآمد. از دید عموم، حیدرخان و تقی‌زاده (رهبر حزب دموکرات) در این قضیه دست داشتند. این رویداد سبب گردید تا تقی‌زاده تا آخر دوره‌ی مشروطه از مداخله‌ی مستقیم در سیاست ایران محروم گردد. قتل بهبهانی و اخراج تقی‌زاده سرآغاز یک سلسله حمله‌های تروریستی بود. در ۱۰ مرداد ۱۲۸۹ اعتدالیون با قتل دو عضو حزب دموکرات، از دموکرات‌ها انتقام گرفتند (آفرای، ۱۳۸۵: ۳۷۸).

بدین ترتیب این دو حزب به جای آنکه مناقشه‌های خود را به شیوه دموکراتیک حل و فصل نمایند، به قتل و تروریسم متوسل شدند. عدم وجود تساهل و مصالحه در بین نیروهای سیاسی، منجر به رویارویی مستقیم آنها و ناامیدی مردم از آنها گردید. این امر زمینه ساز ورود افراد اقتدار طلب مانند رضا شاه، برای پایان دادن به این مناقشات شد و بنیان دموکراسی در ایران نابود گردید.

«شرایط فکری دموکراسی» و جنبش مشروطه

شرایط فکری نیز از جمله پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی از نظر کوهن می باشد. دموکراسی به اعضای نیاز دارد که سخن گفتن روشن را آموخته باشند. شهروندان باید بتوانند عقاید خود و دیگران را منتقل کنند. به همین دلیل جامعه دموکراتیک نیازمند به افراد با سواد و تحصیل کرده می‌باشد تا این افراد بتوانند از قوه‌ی تعقل خود به نحو احسن استفاده نمایند. جامعه‌ی ایرانی زمان مشروطه فاقد چنین عنصری بود و تعداد تحصیل کردگان بسیار اندک بود. تا آنجا که مخبر السلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات» تعداد باسوادان جامعه ایران در آستانه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱ م را تنها ۵٪ از مردم ذکر می‌کند (هدایت، ۱۳۴۳: ۲۲۴). البته لازم به یادآوری است که اندک بودن تعداد تحصیل کردگان جامعه‌ی ایران دلایل مختلفی داشت که یکی از مهم‌ترین آنها عدم توانایی توده‌های مردم برای تحصیل در مدارس بود. کسروی در این باره می‌نویسد:

«جز اعیان و توانگران و بازرگانان، فرزندان خود را به درس خواندن نمی‌فرستادند و آنها در مکتب خانه‌ها جز خواندن و نوشتن که در دربار به کارشان آید چیز دیگری نمی‌خواستند» (کسروی، ۱۳۷۰: ۱۹).

برای آگاهی از پایین بودن سطح آگاهی جامعه همین را بس که تلاش‌هایی که در قرن نوزده برای ایجاد مدارس به سبک جدید صورت می‌گرفت با مخالفت گروه‌های متنفذ جامعه مواجه بود. ناظم الاسلام کرمانی در این باره می‌نویسد:

«در ایران رسم شده است هرگاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند، نسبت او را به بابیه می‌دهند. در اول تأسیس مدارس مردم می‌گفتند این مدارس را بابیها تأسیس و تشکیل می‌دهند. بعد از آنکه جناب حجه الاسلام آقا میرزا سید محمد طباطبایی مدرسه اسلام را تأسیس نمودند و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هر کس از مدرسه بد می‌گفت او را بابی می‌گفتند» (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۵۴۹).

بنابراین به هنگام وقوع جنبش مشروطیت در ایران اکثریت جامعه ایران، حتی جامعه شهری، بی‌سواد بودند و تحصیل کردگان یا دانش‌آموختگان مدارس دینی بودند که در آنها بیشتر علوم عقلی فراگرفته بودند (سلطانزاده، ۱۳۶۴: ۲۵۷) و یا فارغ‌التحصیلان دارالفنون و فرنگ‌رفتگان که تعداد آنها محدود بود. لرد کرزن در کتاب «ایران و قضیه ایران» به هنگام سفر خود به ایران، شانزده سال قبل از پیروزی مشروطیت، تعداد دانش‌آموزان این مدرسه را ۲۵۵ نفر اعلام می‌کند (کرزن، ۱۳۴۷: ۱۱۳). حاکم بودن چنین شرایطی سبب گردید تا اکثریت شرکت‌کنندگان در جنبش مشروطیت حتی مفهوم مشروطه را ندانند. برای تأیید این ادعا همین را بس که متحصنین باغ سفارت انگلیس در تهران را اصناف گوناگونی تشکیل می‌دادند که بسیاری از آنها حتی یک بار واژه مشروطه را نشنیده بودند. کسروی درباره متحصنین باغ سفارت انگلیس می‌گوید که در محوطه‌ی باغ نزدیک به پانصد صنف چادر زده بودند که در بین آنها حتی اصناف ضعیفی چون پینه دوز، گردو فروش و کاسه بندزن وجود داشت (کسروی، ۱۳۷۰: ۱۱۱).

مشروطیت در چنین جامعه‌ای تولد یافته بود و چنین افرادی می‌بایست از آن محافظت نمایند. لذا بدیهی می‌نماید که بسیاری از این افراد نگاه ابزاری به مشروطیت داشته باشند و پس از پیروزی نه تنها حامیان خوبی برای آن نباشند بلکه با برآورده نشدن آمالشان به سهولت خط مشی خود را عوض و حتی حاضر به همکاری با مخالفان مشروطه گردند.

«شرایط حفاظتی دموکراسی» و جنبش مشروطه

وجود دشمنان داخلی و خارجی می تواند مانعی بر سر راه دموکراسی تلقی گردد. به همین خاطر دموکراسی‌ها نیازمند به دفاع از خود در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی می‌باشند.

تهدیدهای داخلی و خارجی جنبش مشروطه را در معرض خطر قرار داده بود و عملاً به این جنبش دموکراتیک ضربه وارد می‌کرد و مانعی جدی بر سر راه شکل‌گیری دموکراسی بود. تهدید داخلی برای دموکراسی در زمان جنبش مشروطه، به تلاش‌های محمد علی شاه و استبداد طلبان برای بازگشت حکومت استبدادی باز می‌گردد. تهدید خارجی نیز به مداخلات روسیه و انگلستان در امور داخلی ایران و بالاخص اولتیماتوم روس‌ها مربوط می‌شود.

در زمینه‌ی تهدید داخلی، اقتدار طلبی محمد علی شاه زمینه ساز به توپ بسته شدن مجلس اوّل گردید. محمد علی شاه درصدد اعاده استبداد بود. به همین جهت نیز با امین السلطان صدر اعظم زمان پدرش تماس برقرار کرد تا او را بر مسند صدر اعظمی نشانند. دوران صدارت امین السلطان کوتاه بود؛ زیرا در ۱۲ اردیبهشت ۱۲۸۶ منصوب شد و ۴ ماه بعد به قتل رسید (سفری، ۱۳۷۰: ۲۷۷).

با قتل امین السلطان، محمد علی شاه کمی با مجلس به ظاهر نرم‌تر شد. پس از این واقعه محمد علی شاه، قانون اساسی و متمم آن را توشیح کرد و در مجلس حضور یافت. در همان زمان شاه مورد یک سوء قصد نافرجام قرار گرفت. از این پس شاه خواستار تجدید نظر در قانون اساسی بود تا قدرت اجرایی بسیار قوی به خصوص در امور نظامی به او تفویض شود و دولت فقط در برابر شخص او مسئول باشد (پیردیگار و دیگران، ۱۳۷۷: ۴۳). اختلاف میان مجلس و شاه از آنجا ناشی می‌شود که محمد علی شاه دو تقاضا از مجلس داشت که عبارت بودند از: ۱- اقتدارات شاه مانند امپراتور آلمان باشد؛ به این معنی که دولت و وزرا فقط در مقابل شاه مسئول باشند و مجلس حق بازرسی و نظارت و عزل و نصب آن‌ها را نداشته باشد. ۲- شاه حق داشته باشد همیشه ده هزار قشون مسلح داشته باشد و وزیر جنگ

را شخصاً انتخاب کند و در مقابل شاه مسئول باشد و از خود اختیاری نداشته باشد. اما مجلس صراحتاً تقاضای محمد علی شاه را رد کرد و از آن ساعت رابطه‌ی میان شاه، مجلس و ملت به کلی قطع شد (شمیم، ۱۳۸۴: ۵۲۷).

شاه می دانست که مورد حمایت روس ها قرار دارد. در حالی که در برابر او، مشروطه خواهان در نتیجه موضع‌گیری نمایندگان تندرو، دچار تفرقه شده بودند. سرانجام در دوم تیر ماه ۱۲۸۷، لیاخوف به دستور محمد علی شاه مجلس را به توپ بست.

مخالفت محمد علی شاه با مشروطه، مصداق این نکته کوهن است که می‌گوید «برخی اشخاص مایل نیستند که اجتماعتشان به شکل دموکراتیک اداره شود و قصدشان محدود ساختن امر مشارکت در یک یا چند بعد است» (کوهن، ۱۳۷۳: ۲۱۳). شخصیت‌های غیر دموکراتیک، مانعی بر سر راه دموکراسی به شمار می‌روند؛ زیرا با اقدامات خود، از به وجود آمدن حکومت مردمی جلوگیری می‌کنند. دشمنان داخلی دموکراسی همچون محمد علی شاه، در صدد برقراری حکومت استبدادی و از بین بردن هر گونه عناصر دموکراتیک در کشور بودند. اما تهدید خارجی برای جنبش مشروطه، از جانب روس‌ها بود. روس‌ها نسبت به انقلاب مشروطه بدبین بودند و این جنبش را تهدیدی علیه منافع خود می‌دانستند. یکی از دلایلی که روس‌ها از محمد علی شاه نیز حمایت می‌کردند در این نکته خلاصه می‌شود. دخالت آشکار روس‌ها و قرار گرفتن آنها در برابر مجلس، به اجرای شوستر باز می‌گردد. مجلس دوم برای سازماندهی امور مالی، قانونی را تصویب نمود که براساس آن شانزده کارشناس مالی آمریکایی به ریاست مورگان شوستر به استخدام دولت ایران درآیند. شوستر برای حل بحران اقتصادی وارد ایران گردید. گروه‌های سیاسی سعی کردند که مورگان شوستر را به سمت خود کشانند که در این راه دموکرات‌ها موفق تر از دیگر گروه‌ها، عمل کردند. ملک زاده در این زمینه می‌گوید: «عامل تمایل در رابطه‌ی میان شوستر و رؤسای حزب دموکرات، حسینقلی خان نواب بود. نظر به این که نواب زبان انگلیسی را چون زبان مادری حرف می‌زد و به آداب و رسوم ملل غرب آشنا و عضو مؤثر حزب دموکرات و ریاست کمیته مرکزی آن حزب را عهده‌دار بود و در زمان وزارت خارجه او، مستر شوستر به سمت مستشار مالیه انتخاب شد. لذا به محض ورود شوستر به ایران، نواب موفق شد اعتماد و

اطمینان او را به خود جلب کند و او را به طرف حزب دموکرات متمایل سازد» (ملک زاده، ۱۳۶۳، ج ۳: ۱۳۷۴).

پیوند تنگاتنگ شوستر با دموکرات‌ها، واکنش اعتدالیون را برانگیخت. شوستر بر پایه‌ی اختیار تامی که از سوی مجلس به او داده شده بود و با راهنمایی مشاوران دموکرات خود، فعالیت خود را آغاز کرد. او که اجازه‌ی تأسیس یک واحد مستقل ژاندارم برای خزانه داری را یافته بود، فرماندهی آن را به وابسته نظامی انگلیس، سرگرد چارلز استوکس، سپرد. این اقدام واکنش روسیه را برانگیخت و آن را مغایر با قرارداد ۱۹۰۷ دانست (تقوی، ۱۳۸۴: ۳۷۴). رویارویی دوم شوستر با روس‌ها در رابطه با ضبط اموال سالار الدوله و شعاع السلطنه به نفع دولت بود. روس‌ها ادعا می‌کردند که املاک شعاع السلطنه، برادر محمدعلی شاه در اجازه‌ی اتباع روس است. سومین رویارویی شوستر با دولت روسیه، اعزام لکوفر به عنوان مامور مالیه به آذربایجان بود (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۱۸). مجموعه‌ی این اقدامات سرانجام به اولتیماتوم روس انجامید.

بی‌اعتنایی شوستر به توازن قدرت در ایران او را به مخالفت با روسیه و وابستگان این دولت کشاند. روسیه واکنشی شدید نشان داد تا جایی که به ایران لشکر کشید و اولتیماتومی حقرات‌آمیز به دولت ایران داد. مجلس زیر بار اولتیماتوم نمی‌رفت. دولت صمصام السلطنه نیز برای رهایی از فشار دولت روسیه، مجلس را منحل کرد (یزدانی، ۱۳۷۶: ۱۴۸).

بدین ترتیب با تعطیلی مجلس، دوران فترت دیگری پس از بمباران مجلس از سوی محمد علی شاه در ایران آغاز گردید. مداخله‌ی خارجی منجر به تعطیلی مجلس که از مهمترین ارکان دموکراسی می‌باشد گردید. روس‌ها با استفاده از ورود نظامیان خود به داخل و تهدید در این خصوص که، عدم اخراج مورگان شوستر، به معنی فتح تهران از سوی نیروهای آن‌ها خواهد بود، سبب تعطیلی مجلس و سرخوردگی نیروهای داخلی گردیدند. علاوه بر دولت روسیه، دولت انگلستان نیز علیرغم طرفداری اولیه از نهضت مشروطیت، برای تأمین منافع خود و پس از پیروزی جنبش، از یک طرف به دلیل مواضع ضد بیگانه مجلس و از طرف دیگر به دلیل نیاز به همکاری روسیه برای مقابله با نفوذ آلمان در ایران،

سیاست حمایت از مشروطیت را کنار گذاشت. در ابتدا با دولت روسیه قرارداد ۱۹۰۷ را امضا کرد و بعد در موضوع اولتیماتوم روسیه به دولت ایران توصیه کرد که اولتیماتوم را بپذیرد (ذوقی، ۱۳۶۸: ۱۲۳). بدین ترتیب انگلیس نیز مخالف جنبش شد و دیگر از این جنبش حمایت نمی‌کرد و حتی در به قدرت رسیدن رضاخان نیز دست داشت.

نتیجه گیری

جنبش مشروطه یکی از مهم‌ترین تحولات خاورمیانه در سال‌های آغازین قرن بیستم بود که دستاوردهای مهمی از جمله به وجود آمدن مجلس در کشور و محدود کردن استبداد را به دنبال داشت. مشروطیت با پذیرش حاکمیت مردم و تشکیل مجلس شورای ملی گام مهمی را در مسیر دموکراسی برداشت؛ اما در نهایت از دل آن استبداد رضا شاهی بیرون آمد. علت چنین وضعیتی را می‌توان بر اساس تئوری کوهن درباره‌ی پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی تحلیل نمود. تجزیه و تحلیل رویدادهای جنبش مشروطه بیانگر این واقعیت است که ایران در آن دوران آمادگی گذار به دموکراسی را نداشت. از میان پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی کوهن، تنها شرط «شرایط قانون اساسی دموکراسی» با قانون اساسی مشروطیت همخوانی دارد. البته از آنجایی که تمامی مردان و زنان ایرانی از حق رأی برخوردار نبودند، همگان نمی‌توانستند در امور سیاسی کشورشان مشارکت نمایند. بنابراین شرط «شرایط قانون اساسی دموکراسی» در مورد مشروطیت دچار نقض بوده است. دیگر پیش شرط‌های موفقیت دموکراسی کوهن، در زمان جنبش مشروطه وجود نداشت.

عدم وجود راه‌های مساعد و ارتباطی و بحران‌های اقتصادی نشان دهنده‌ی عدم وجود «شرایط مادی دموکراسی» در زمان وقوع جنبش مشروطه است. پایین بودن میزان سواد میان توده‌های مردم از یک سو و وجود اختلاف میان جریان‌های فکری به خصوص مشروطه‌طلبان و مشروع‌خواهان و همچنین تضاد و درگیری میان احزاب سیاسی از سوی دیگر، دو شرط «شرایط فکری دموکراسی» و «شرایط روان شناختی دموکراسی» را نقض می‌کند. اقدام محمد علی شاه در به توپ بستن مجلس و اولتیماتوم روس‌ها به دولت و مجلس ایران، نشان دهنده‌ی نبود «شرایط حفاظتی دموکراسی» در ایران بود. بنابراین ایران مهیای ورود به دموکراسی نبوده است به همین خاطر جنبش مشروطه با شکست روبه رو شد.

منابع

- ۱- آبادیان، حسین (۱۳۸۵)، *بحران مشروطیت در ایران*، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهشی سیاسی.
- ۲- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- ۳- آجودانی، ماشاا.. (۱۳۸۲)، *مشروطه ایرانی*، تهران: انتشارات اختران.
- ۴- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: انتشارات سخن.
- ۵- آفاری، ژانت (۱۳۸۵)، *انقلاب مشروطه ایران*، تهران: نشر بیستون.
- ۶- الگار، حامد (۱۳۵۶)، *دین و دولت در ایران عهد قاجار*، ترجمه‌ی ابوالقاسم سیری، تهران: انتشارات تونس.
- ۷- اتحادیه، منصوره (۱۳۸۱)، *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، تهران: انتشارات کتاب سپامک.
- ۸- بشیریه، حسین (۱۳۶۸)، *انقلاب و بسیج سیاسی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- پیردیگار، ژان. برنارد، مورکار و یان ریشارد (۱۳۷۷)، *ایران در قرن بیستم*، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز.
- ۱۰- ترابی فارسانی، سهیلا (۱۳۷۸)، *اسنادی از مدارس دختران از مشروطیت تا پهلوی*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران.
- ۱۱- ترکمان، حمید (۱۳۶۲)، *مجموعه‌ای از رسائل، اعلامیه‌ها و مکتوبات شیخ شهید فضل الله نوری*، تهران: انتشارات رسا.
- ۱۲- تقوی، سید مصطفی (۱۳۸۴)، *فراز و فرود مشروطه*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۱۳- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸)، *ایران و جهان اسلام*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۴- حجازی، محمد (۱۳۳۸)، *میهن ما*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ.

- ۱۵- دال، رابرت (۱۳۸۹)، *درباره‌ی دموکراسی: سیر تحول و شرایط تحقق آن*، ترجمه‌ی فیروز سالاریان، تهران: نشر چشمه.
- ۱۶- رایت، دنیس (۱۳۸۳)، *انگلیسیان در ایران*، ترجمه‌ی غلامحسین صدری افشار، تهران: اختران.
- ۱۷- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۴)، *رسائل مشروطیت*، تهران: انتشارات کویر.
- ۱۸- ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و قدرتهای بزرگ*، تهران: انتشارات پاژنگ.
- ۱۹- سلطان زاده، حسین (۱۳۶۴)، *تاریخ مدارس ایران*، تهران: انتشارات آگاه.
- ۲۰- سفری، محمد علی (۱۳۷۰)، *مشروطه سازان*، تهران: انتشارات نشر علم.
- ۲۱- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات زریاب.
- ۲۲- صدیق، عیسی (۱۳۴۲)، *تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر*، تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی.
- ۲۳- فوران، جان (۱۳۸۳)، *مقاومت شکننده*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۲۴- قادری، حاتم (۱۳۸۵)، *اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم*، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۵- فاسمی پویا، اقبال (۱۳۷۷)، *مدارس جدید در دوره قاجاریه: بانیان و پیشروان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۶- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۳)، *سیاستهای مقایسه‌ای*، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۷- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۴)، *تضاد دولت و ملت*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- ۲۸- کرزن، لرد (۱۳۴۷)، *ایران و مسئله ایران*، ترجمه‌ی علی جواهر کلام، تهران: انتشارات ابن سینا.
- ۲۹- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۶۱)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۳۰- کسروی، احمد (۱۳۱۹)، *یک جستار تاریخی*، بیمان، سال ششم، ش ۱۰.
- ۳۱- _____ (۱۳۷۰)، *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: انتشارات امیر کبیر.

- ۳۲- کوهن، کارل (۱۳۷۳)، *دموکراسی، ترجمه‌ی فریبرز مجیدی*، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ۳۳- مسعودنیا، حسین (۱۳۷۶)، *درآمدی بر اندیشه‌ها و نقش روشنفکران در ایران: گذشته و حال*، فصلنامه دانشگاه اسلامی، سال دوم، ش هفتم.
- ۳۴- _____ (۱۳۸۸)، *آسیب شناسی جنبش مشروطیت از منظر گروه‌گرایی نخبگان ایرانی*، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۹.
- ۳۵- ملک زاده، مهدی (۱۳۶۳)، *تاریخ انقلاب مشروطه ایران*، تهران: انتشارات علمی
- ۳۶- منشادی، مرتضی (۱۳۸۹)، *تحول مفهوم حکومت در ایران و منازعات ناشی از بکارگیری مفاهیم نو*، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش ۱۹.
- ۳۷- میل، جان استوارت (۱۳۳۸)، *رساله درباره آزادی*، ترجمه‌ی محمد جواد شیخ الاسلامی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۸- نایینی، محمد حسین (۱۳۴۴)، *التنبيه الامه و تنزیه المله*، بی‌نا.
- ۳۹- نفیسی، سعید (۱۳۶۶)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر*، تهران: بی‌نا، ج اول.
- ۴۰- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳)، *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه‌ی احمد شهسا، تهران: انتشارات روزنه.
- ۴۱- هاشمیان، احمد (۱۳۷۹)، *تحولات فرهنگی ایران در دوره قاجاریه و مدرسه دارالفنون*، تهران: انتشارات موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب.
- ۴۲- هدایت، مخبرالسلطنه مهدیقلی (۱۳۴۴)، *خاطرات و خطرات*، تهران: انتشارات زوار.
- ۴۳- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۴- یزدانی، سهراب (۱۳۷۶)، *کسروی و تاریخ مشروطه ایران*، تهران: نشر نی.

